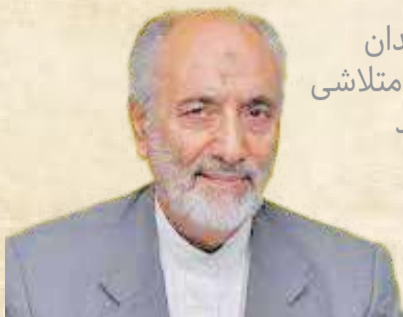


امام با دو دست پول را برگرداندند و گفتند این جوانان در زندان هستند و ممکن است خانواده‌هایشان به خاطر فشار مالی متلاشی شوند. این پول را ببرید و به خانواده‌های این زندانیان بدهید



پاسخ کوبنده شهید محمد بخارایی

ابوالفضل توکلی بینا

عضو هیأت مؤسسه مؤتلفه اسلامی

فردای روزی که حضرت امام (ره) را به ترکیه تبعید کردند شاخه نظامی جمعیت‌های مؤتلفه جلسه‌ای را در منزل یکی از یاران مؤتلفه تشکیل داد. پس از ۱۷-۱۸ ساعت بحث و گفت‌وگو مشخص شد سه نفر مفسد فی الارض هستند، شاه، نصیری رئیس وقت ساواک و حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت. از بین این سه نفر حسنعلی منصور بیشتر از سایرین به حضرت امام (ره) بی‌ادبی و بددهانی می‌کرد و او بود که بی‌سر و صدا لایحه کاپیتولاسیون را به مجلس شورای ملی وقت برد و امام (ره) را به ترکیه تبعید کرد.

پاسخ کوبنده شهید محمد بخارایی

شهید بخارایی جوان ۱۸ ساله فوق‌العاده‌ای بود که عضو شاخه نظامی شد و دوره نظامی دید و در ۹ سالگی اقدام به اعدام انقلابی منصور کرد.

بلافاصله دادگاه را تعطیل کردند و رئیس دادگاه و دادستان پیش شاه رفتند و این مسأله را مطرح کردند. در واقع یکی از دلایل اینکه امام را بیشتر از یک سال در ترکیه نگه نداشتند همین اظهارات شهید بخارایی در دادگاه بود.

حمایت عملی امام از یاران مؤتلفه اسلامی

مادر زندان بودیم. حاج سید محمد علمدار یزدی که از بازار پانی بود که وضع مالی خیلی خوبی داشت، خدمت امام در نجف رفت و پول زیادی را جلوی ایشان گذاشت و گفت من از رفقای آقای توکلی بینا هستم. وقتی این جمله را گفت امام با دو دست پول را برگرداندند و گفتند این جوانان در زندان هستند و ممکن است خانواده‌هایشان به خاطر فشار مالی متلاشی شوند. این پول را ببرید و به خانواده‌های این زندانیان بدهید. حاج سید محمد علمدار یزدی به ایران برگشت و با خامم به زندان به ملاقاتم آمد و آنچه را بین او و امام گذشته بود برای ما گفت. ما تشکر کردیم، اما پول را نپذیرفتیم.



روایت از مقاومت و اقتدار مادر شهید حاج صادق امانی

لازم می‌دانم که از مادر بزرگوار شهید حاج صادق امانی- محترم خانم- یادی بکنم.

وقتی حاج صادق و حاج هاشم زندانی بودند، او هیچ وقت جلوی در زندان نرفت که آنها را ببیند. از ایشان خواستند که شما برای بچه‌هایت تقاضای عفو کن.

ایشان می‌گفت که بچه‌های من خلاقی نکرده‌اند که من عفو بخواهم؛ من از چه کسی عفو بخواهم؟ من از خدا تقاضای عفو می‌کنم.

از او خواستند که شما بیا زندان، گفت: «نه من پشت در زندان نباید بچه‌هایم را ببینم. هرگز من آنجا نمی‌آیم.» لذا وقتی مرحوم حاج صادق اعدام شد به ایشان نگفتند؛ اما او می‌گفت: «احساس می‌کنم که حاج صادق نیست.»

و تا زمانی که حاج هاشم زندانی بود، هرگز به زندان نیامد.

ایشان قبل از آنکه حاج هاشم آزاد بشود، مرحوم شدند، لذا حاج هاشم و حاج صادق را ندید.

حاج هاشم ابتدا به اعدام، ولی بعد با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شد و تا سال ۱۳۵۶ در زندان بود.

برگرفته از خاطرات حاج احمد قدیریان



روایت از انتقال اجساد شهدای چهارگانه



علیرضا اسلامی

فرزند شهید محمد صادق اسلامی

و سر قبر این شهدا می‌آمدند، چون اجازه نصب سنگ قبر را هم به آنها نداده بودند، روی هم سنگ می‌چیدند. این سنگ‌ها بالا می‌آمد و شبیه یک گنبد بلند می‌شد. روی قبر هر کدام از اینها با رنگ یا قلمی چیزی می‌نوشتند. مثلاً اینجا قبر امانی، نیک‌نژاد، هرندی و بخارایی است. بعد از آزادی پدرم تقریباً جمعه هر هفته سر قبر این شهدا می‌رفتم و مردم و خیلی‌ها که مبارز بودند هم می‌آمدند. اصلاً خود این شده بود ملاکی برای مبارز بودن و ادامه راه آن شهدا. با اینکه بچه بودم با پدرم به قبرستان می‌رفتم و یکی از آرمان‌هایم این بود که راه اینها را بروم و مثل اینها عمل کنم. این شهدا برایمان خیلی بزرگ، عظیم و الگو بودند.

در آذر ماه سال ۱۳۵۷ و نزدیکی‌های انقلاب (هنوز رژیم پهلوی سر کار بود) چون یارانشان احساس کردند می‌خواهند اینجا را پارک کنند، حاج مهدی عراقی، بعضی از بستگان حاج صادق امانی، آقای قدیریان و بعضی از دوستانشان رفتند و اجازه گرفتند و مخفیانه برای اینکه نام و یاد این شهدا بماند و از بین نرود، نیش قبر کردند و جسد اینها را در حالی که جای گلوله روی جمجمه آنها



بود در آوردند و در مسجد ماشاءالله که نزدیک ابن‌بابویه (قبر شیخ صدوق در راه شهرری) است دفن کردند.

برگرفته از تاریخ شفاهی زندگی و مبارزات شهید اسلامی

ماجرای رمز و پیام عکس نگاه به بالا



قراری میان اعضای گروه اجرا کننده حکم حسنعلی منصور بود که اگر بازداشت شدند و اعتراف نکرده بودند؛ هنگام عکاسی چشم را به سوی بالا بگردانند. این تصویر که ۴ بهمن، ۳ روز پس از عملیات گرفته شده است؛ نشان می‌دهد که آنها به خوبی مقاومت کرده بودند. لورفتن هویت بخارایی و دستگیری دو رفیق وی از طریق کارت تحصیلی وی انجام شده بود. کارتی که شهید محمد بخارایی به منظور ایجاد پوشش در عملیات اعدام انقلابی حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت در بهمن ۱۳۴۳ در جیب خود گذاشته بود.

شهید بخارایی با وجود همه شکنجه‌های مأموران ساواک لب به سخن نگشود و خود را معرفی نکرد، اما توسط همین کارت تحصیلی که در جیبش بود، شناسایی می‌شود.

شهید مهدی عراقی درباره این ماجرا گفته است: «بخارایی را می‌آوردند شهربانی. فوراً از طرف وزیر دادگستری - حکمت - باز پرس فوق‌العاده مأموریت پیدا می‌کند که بیاید باز پرس بکند، زیر نظر فیلسوفی دادستان تهران، تا نزدیک

ساعت ۳ بعد از ظهر هر چه از بخارایی [می‌خواهند مطلبی] بفهمند، چیزی از او گیرشان نمی‌آید. [...] در بازرسی بدنی که از او کرده بودند یک کارت تحصیلی از نوبی جیبش درآورده بودند که مال مدرسه خزانلی بود که شبانه می‌رفت کلاس. می‌روند آنجا، آدرسی داده بود آدرس راز مدرسه خزانلی می‌گیرند، دکانش را آدرس داده بود. می‌روند در دکانش، اوستایش را می‌گیرند و آن بنده خدا هم می‌گوید این بابا امشب شب عروسی‌اش است، دیشب از من اجازه گرفته که امشب عروسی دارم، عقد کنان دارم و از این حرف‌ها. آنها هم می‌گویند آره بلند شو بیا امشب عروسی خوبی دارد، آدرس خانه‌اش کجاست؟ تازه آنجا متوجه می‌شود که جریان چی بوده، آدرس خانه را می‌دهد. می‌روند در خانه، مادر محمدر را بر می‌دارند و می‌آوردند شهربانی.»

بعد از آن به آدرس رفقاییش پی می‌برند و دوشهید دیگر نیز بازداشت می‌شوند. مقاومت آنها به حدی بود که شهید صادق امانی، فرمانده عملیات تا چند روز لو نمی‌رود و در نهایت نیز از طریق دیگری رژیم به هویت و محل حضور او پی می‌برد.